

مؤسسه نوجوان

نوعهدا

شماره ۲۸

دی ماه

۱۴۰۰

سوزن ای چراغ خانام

نشانه‌های حتمی ظهور

مادرانه

کارکرد تبلیغاتی رسانه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بروردگار! در چنین روزی با تو تجدید عهد
میکنم تا بعد از این، در تمام روزها این عهد و
بیعت بر گردنم بماند: تغییر نیابد و هرگز از بین نرود.

بفشر از «رعایا عهد»

آنچه در نوعهدان ۲۸ می خوانید...

حرف اول: تنقلات / ۴

پله‌های احساس: تولد دوباره / ۶

عبرت ایام: مادرانه / ۱۸

داستان: دیوانه عاقل / ۲۲



آشنای غریب: ویژگی‌های امام زمان (عج) - آشکار شدن گنج‌ها / ۸

چهره‌های آخرالزمان: روح الله / ۱۲

پرسش از موعود: نشانه‌های حتمی ظهور / ۱۴

رازهای دلار: کمیته طراحی نشان ملی / ۲۴

رد پا: سؤال بزرگ / ۲۸

حرف حساب: حرکت با سرعت اصلی / ۳۲

ماندگاران: راز ماندگاری علی بلورچی / ۳۴

سواد رسانه: کارکرد تبلیغاتی / ۳۸

خوش اخلاق: ویژگی‌های یک مباحثه درست / ۴۰

حرف‌های دم دستی: هم‌رنگ جماعت نباش! / ۴۴

آیا می‌دانید؟!... : راز تغییر رنگ آفتاب پرست‌ها / ۴۶

مدیر مسئول و سردبیر:
اسماعیل شفیعی سروستانی

هیئت تحریریه:

مریم محبتی، مریم پاک‌آئین، شیدا سادات آرامی،
لیلا سادات آرامی

طراح و صفحه‌آرا:
سمانه ثقفی

عید غدیر

صاحب‌مهربانی‌های مدام، سلام!

نمابر: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۰۲۳

شماره تماس موعود: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۰۳۷

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۸۳۴۷

فروشگاه اینترنتی محصولات موعود: www.yaranshop.ir

نشانی در پیام‌رسان‌ها: @mouood_org

تنقلات

سردبیر

از دست این همه تنقلات و ادویه‌جات باید به خدا پناه برد! هیچگاه کسی را دیده‌ای که هر صبح و شام به جای نان و گوشت و سبزی با خوردن فلفل و زردچوبه و دارچین خودش را سیر کند یا تخمه را غذای اصلی خودش بشناسد؟ حتماً جوابت منفی است؛ اما من به تو هزاران هزار نفر را از میان زنان و مردان نشان می‌دهم که اگرچه همین جواب تو را می‌دهند، ولی با ادویه‌جات و تنقلات ذهنی، جان خودشان را نحیف و لاغر کرده‌اند؛ بلکه همه فرصت‌های مهم زندگی را هم از دست خودشان گرفته‌اند.

مشغول شدن به تنقلات رسانه‌ها و خبرهای ریز و درشت و خود نوشته‌های شاعرانه که سرتاسر دنیای مجازی را پر کرده، هیچگاه جای علم و معرفت را نمی‌گیرد. اطلاعات منتشر و اخبار در حاشیه دانایی و معرفتند و نه خود دانایی. با نصف وقتی که بچه‌ها صرف تنقلات و ادویه‌جات به اصطلاح رسانه‌ها می‌کنند، می‌شود یک عالم در علم ریاضی شد.

تنقلات صفحات ذهن را از خودشان پر می‌کنند. اشتغال ذهن و پریشانی خاطر می‌آورند. دل را به خود مشغول می‌دارند. دلهره و استرس می‌زایند و چون شبه علمند، این شبهه را به وجود می‌آورند که دارنده این اطلاعات عالم است. اینها همه به قول معروف یک دریاچه بزرگند، با عمقی به اندازه یک بند انگشت. تابش تند خورشید در لحظه‌ای، این دریاچه را می‌خشکاند.



یادتان باشد! در وقت بمباران اطلاعات، کسی قادر به تفکر و تأمل نیست. این بمباران جلوی تفکر، تحلیل و نتیجه‌گیری درست را می‌گیرد. مثل انسان گرسنه و تشنه‌ای که در پی غذا و آب می‌دود و در برهوت، خود را در برابر سراب می‌بیند. بمباران اطلاعات صفحه ذهن را مبدل به انبار می‌کند. جلوی رشد سؤال حقیقی را می‌گیرد و ذهن و قلب را از کندوکاو و جست‌وجوی جدی باز می‌دارد و به همین سبب صاحبش را سطحی‌نگر می‌کند و آماده می‌سازد تا به وسیله تبلیغات و تنقلات، زود فریب بخورد.

این همه سرگشتگی، انفعال، نبود اراده قوی و استحکام در رأی و عمل و پختگی در رفتار، محصول خوردن تنقلات و ادویه‌جات به جای خوراک کامل است.



تولد دوباره

مینا دادگر

بیا که آمدنت
 تولّد دوباره زمین است
 و طلوع گام‌هایت،
 مرگ تمام کوچه‌های بُن‌بست.
 بیا و در آسمان نگاه زمستانی ما
 خورشیدی بیافرین
 بگذار
 شب‌های بی‌چراغ تنهایی‌مان را
 در صبح صادق چشم‌هایت گم کنیم.
 ای قاصد مهربانی‌ها!
 طلسم آینه‌های دروغگو را بشکن
 تا خوشبختی
 میان دست‌های مظلوم گل کند
 و فاصله‌ها به زانو در آیند
 بیا
 تا پرنده کوچک انتظارمان
 پرواز را بیاموزد.

در سرزمین‌هایی مثل آفریقا که الماس زیاد پیدا می‌شود، استعمارگران و غارتگران اروپایی، مردم را برای پیدا کردن تکه کوچکی از الماس، وادار به ساعت‌ها غربال کردن لجن رودخانه‌ها می‌کردند. ایستادن طولانی در آب و خم بودن کمر به صورت دائمی، مشکلات و بیماری‌های بسیاری برای مردم بینوا ایجاد می‌کرد و در نهایت وقتی یک نخود یا کوچکتر از آن، الماسی بین گل و لای‌ها می‌درخشید، باید تقدیم به گردن کلفت‌های اسلحه به دست می‌شد.



ویژگی‌های امام زمان (عج): آشکار شدن گنج‌ها

مریم پاک‌آئین

این نمونه، یکی از صدها نمونه سختی کشیدن انسان‌ها برای دست‌یافتن به معادن است. احتمالاً در فیلم‌ها هم زیاد دیده‌اید که پیدا کردن یک نقشه گنج و چرخیدن دور دنیا برای یافتن یک صندوق طلا و جواهر، مهم‌ترین کار فقیرها، دزدها، کنجکاوها و ماجراجوهاست.

راستش، اگر فرض را بگذاریم بر اینکه بعد از قیام حضرت مهدی (عج)، همچنان سینما و سریال به راه است، بعید به نظر می‌رسد که کسی زحمت ساختن چنین فیلم‌هایی را به خودش بدهد. احتمالاً اگر کسی بخواهد فیلمی بسازد، دوربینش را بر می‌دارد و از روی زمین فیلم می‌گیرد! آخر آن روزها، زمین به یمن قدم امام و یاوران مؤمنش، جواهرات خود را بیرون می‌ریزد و در اختیار آنها قرار می‌دهد.

در سراسر تاریخ، هرگز چنین اتفاقی نیفتاده است. به همین خاطر، این، از ویژگی‌های مختص به حضرت صاحب الامر (عج) است.

امیرالمؤمنین علی (ع)، به نقل از رسول خدا (ص) فرمودند: «خداوند گنج‌های زمین و همه معدن‌های آن را برای او ظاهر می‌کند.»^۴



امام باقر (ع) فرمودند:

«مهدی کسی است که زمین را پر از عدل می‌کند؛ چنان که از جور و ستم پر شده باشد. درندگان و چارپایان در امان هستند و زمین، پاره‌های جگر خود را بیرون می‌اندازد.»
پرسیدند: پاره‌های جگر زمین چیست؟ فرمودند: «ستون‌هایی از طلا و نقره.»^۱

فکر می‌کنم، این گنج‌های ریز و درشت، آن روزها آن قدرها هم به چشم نمی‌آید. فکرش را بکنید: وقتی آقای مهربان ما، با شانه‌های متواضع و قدم‌های آهسته، به آرامی از کنار این جواهرات قدم برمی‌دارند، کدامشان چشمگیرتر است؟ انگار زمین وقت خوبی را برای تقدیم جواهراتش انتخاب کرده است؛ موقعی که خداوند، پرده از گنج خود برمی‌دارد!

رسول خدا (ص) نیز فرمودند:

«... زمین گنج‌های خود را بیرون می‌اندازد.»^۲

پی‌نوشت‌ها:

۱. «عقد الدرر فی اخبار المنتظر»، ص ۱۳۷؛ نهاوندی، علی اکبر، «العقیری الحسان»، ج ۷، ص ۳۴۴.
۲. همان، ص ۱۴۹.
۳. «کمال الدین و تمام النعمه»، ص ۳۹۴.

روح الله

پ. میعاد

از چهره‌های بحث‌انگیز ظهور حضرت مهدی (عج) حضرت عیسی (ع) است.

مسیحیان و یهودیان، حضرت عیسی (ع) را منجی آخرالزمان می‌دانند و مانند ما که منتظر حضرت مهدی (عج) هستیم، در انتظار تک‌پسر حضرت مریم (س) هستند.

آن حضرت، آخرین پیامبر پیش از پیامبر گرامی اسلام (ص) بودند و در مقطعی از تاریخ، توسط یهودیان تحت تعقیب قرار گرفتند؛ تا جایی که تمام عمر ۳۳ ساله خود را در تبعید از دیار خود گذراندند.

حضرت عیسی (ع) کاخ به کاخ و منزل به منزل می‌رفتند و از زندگی تجمل‌گرایانه یهودیان انتقادهای تندی می‌کردند؛ در انتها یکی از بدخواهان ایشان به جای ایشان به صلیب کشیده شد. البته مسیحیان عقیده دارند که خود حضرت عیسی (ع) به صلیب کشیده شد و پس از سه روز به آسمان‌ها رفت.

شاید دلیل عروج حضرت عیسی (ع) همین نقش‌آفرینی او در هنگامه ظهور باشد. حضرت عیسی (ع) مسیحیان و یهودیان سراسر جهان را با یک حرکت نمادین و زیبا به اسلام دعوت می‌کنند.

پس از فتح «بیت‌المقدس»، در هنگام نماز، حضرت عیسی (ع) از آسمان چهارم در میان ابرها به زمین فرود می‌آیند و پس از سلام و علیک با حضرت مهدی (عج) از ایشان می‌خواهند که نماز به اقتدای ایشان انجام شود. نماز خواندن آن حضرت پشت سر حضرت بقیةالله (عج) باعث ایمان آوردن بسیاری از مسیحیان و یهودیان به دین اسلام می‌شود.

امام باقر (ع) می‌فرماید: «پیش از قیامت، عیسی (ع) به دنیا فرود آید و هیچ‌یک از ملت یهود و مسیح باقی نمی‌ماند؛ مگر آنکه قبل از مرگ به او ایمان آورد و آن حضرت پشت سر مهدی (ع) نماز می‌گزارد.»^۱

پس از تشکیل حکومت حضرت مهدی (ع)، حضرت مسیح (ع) در کنار ایشان می‌جنگد و پس از زندگی ۴۰ ساله به دیار باقی می‌شتابد و حضرت مهدی (عج) بر پیکر ایشان نماز می‌گزارند و در پیش چشمان مردم او را به خاک می‌سپارد تا این بار مرگ ایشان بازچیده بدخواهان نگردد.

برگرفته از:

۱. کورانی، علی، «عصر ظهور»، صص ۳۲۳-۳۲۷.
۲. مقاله «فرود مسیح از آسمان»، ماهنامه موعود، شماره ۱۰۱.

پی‌نوشت:

۱. «بحارالانوار»، ج ۱۴، ص ۵۳۰.





نشانه‌های حتمی ظهور

پرسش: نشانه‌های حتمی ظهور چیستند، لطفاً در مورد آنها توضیح دهید.

در کتاب‌ها و منابع اسلامی از حوادث و رویدادهای مختلفی به عنوان نشانه‌های ظهور یاد شده است تا جایی که برخی از صاحب نظران تعداد این حوادث و رویدادها را تا بیش از شصت مورد رسانده‌اند.^۱

در برخی از روایات نشانه‌های ظهور به دو دسته تقسیم شده‌اند؛ یکی نشانه‌های حتمی ظهور، یعنی نشانه‌هایی که حتماً واقع می‌شوند و دیگر نشانه‌های غیرحتمی یا نشانه‌هایی که امکان دارد رخ ندهند.

نشانه‌های حتمی، عبارتند از: ۱. قیام و شورش سفیانی؛ ۲. خروج یمانی؛ ۳. کشته شدن نفس زکیّه در «مسجدالحرام»؛ ۴. فرو رفتن زمین در منطقه «بیدا» و ۵. صیحه (ندای) آسمانی.^۲

بر اساس روایتی از امام محمد باقر(ع)، شورش و طغیان سفیانی و قیام حضرت مهدی(عج) در یک سال واقع می‌شود.^۳

درباره نفس زکیه نیز باید گفت که او، به تعبیر روایات، مردی از فرزندان امام حسن(ع) است که در مسجدالحرام و در بین رکن و مقام ابراهیم کشته می‌شود.

از امام صادق(ع) نقل شده است که: «بین قیام قائم آل محمد و کشته شدن نفس زکیه تنها پانزده شب فاصله خواهد بود.»^۴

درباره خروج یمانی نیز باید گفت که به نقل روایات، هم‌زمان با قیام سفیانی در «شام»، مردی از «یمن» نیز حرکتی را آغاز می‌کند و مردم را به سوی حق و راه هدایت فرا می‌خواند و قیام او صحیح‌ترین قیام‌ها و پرچمی که او بلند می‌کند، هدایت‌بخش‌ترین پرچم‌ها خواهد بود.

یکی دیگر از نشانه‌های حتمی ظهور که در فاصله کمی از قیام مهدی منتظر(عج) رخ می‌دهد، ندایی است که از آسمان بلند می‌شود و نام حضرت مهدی(عج) را به گوش تمام جهانیان می‌رساند. از امام محمد باقر(ع) نقل شده است:

«آن ندای آسمانی بر نخواهد خاست؛ مگر در ماه رمضان؛ [چرا] که [رمضان] ماه خداست. آن ندا از جبرئیل است که خطاب به مردم سر داده می‌شود و نام قائم را در همه جا طنین انداز می‌سازد تا آنجا که همه ساکنان زمین از شرق تا به غرب آن ندا را خواهند شنید. از وحشت شنیدن آن ندا هر کس در خواب فرو رفته، بیدار می‌شود و هر کس بر پا ایستاده، ناچار به نشستن می‌شود و هر کس بر زمین نشسته، به ناگاه از جای برمی‌خیزد. پس رحمت الهی بر کسی باد که این ندا را بشنود و به آن پاسخ گوید.»^۵

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ر.ک: مفید، «الإرشاد»، صص ۳۶۱-۳۵۶.
- ۲- ر.ک: محمد بن ابراهیم نعمانی، «کتاب الغیبة»، ص ۲۵۲.
- ۳- نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان، ص ۲۶۷.
- طوسی، محمد بن حسن، «الغیبة»، ص ۲۷۱.
- ۴- طوسی، محمد بن حسن، همان، ص ۲۷۱. ر.ک: نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان، ص ۲۵۲.
- ۵- نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان، ص ۲۵۴. طوسی، محمد بن حسن، همان، ص ۲۷۴.

منبع: ماهنامه موعود، شماره ۶۰.





هاجر(س)، فرزند دردانه را در آغوش پدر گذاشت. اسماعیل(ع)، چنگ در ریش سپید پدر زد و لبخند بر لبان ابراهیم(ع)، شکفت. چشم هاجر با دیدن لبخند او، درخشید. خوشحال بود که همسر خلیل خداست و مادر فرزند رستگار او.

ابراهیم(ع) کنارش نشست و همانطور که اسماعیل را به آغوشش باز می‌گرداند، زیر لب گفت که باید آنها را به بیابانی بی‌آب و علف ببرد و اضافه کرد: «فرمان خداست!»

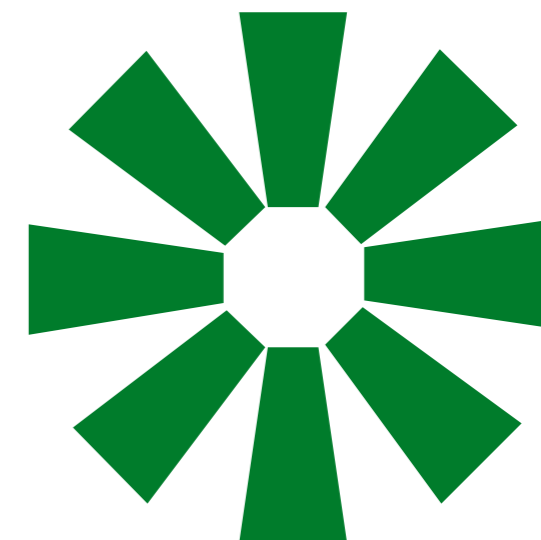
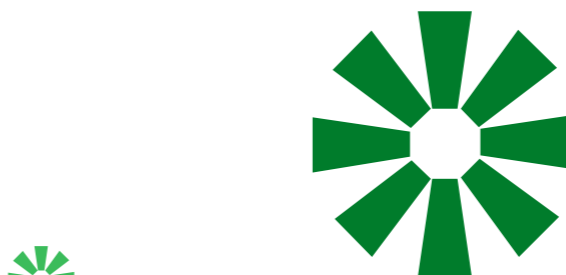
اشک، از عمق جان، به چشم هاجر دوید. اسماعیل را به سینه چسباند و گفت: «اگر فرمان خداست، اطاعت می‌کنیم.»^۲



خدیجه(س) می‌ترسید. از جان خودش بیم نداشت؛ با اینکه زنان «مکه» به جرم همسری محمد(ص) طردش کرده بودند؛ با اینکه مالی نداشت تا قابله‌ای بیاورد؛ با اینکه درد در جانش چنگ انداخته بود و هیچ کس نبود که فرزندش را به دنیا بیاورد؛ او از جان محمد(ص) می‌ترسید.

می‌ترسید قبیله‌اش، دوستان قدیمی‌اش، زنان مکه و مردان نامرد، آسیبی به او برسانند. همین که ترس به جانش افتاد، صدایی از درونش با او سخن گفت. اوایل متعجب می‌شد؛ اما دیگر صدای دخترش را می‌شناخت. پیامبر رحمت(ص) به او فرموده بود: «نگران نباش خدیجه! فرزندمان دختر است و از نسل او، امامان طاهر و فرزندان پر برکت ادامه می‌یابند.»^۳

درد، وجود خدیجه(س) را در بر گرفت. بی‌تاب و ناامید به در خانه نگاه می‌کرد و چشم به راه دوستانی بود که دیگر نداشت. ناگهان از جایی که انتظارش را نداشت، چهار زن به استقبال او و فرزندش آمدند. ساره، همسر ابراهیم خلیل(ع)، آسیه، همسر مؤمن فرعون، مریم، مادر عیسی مسیح(ع)، کلثوم، خواهر موسی عمران. خدا فرستاده بودشان برای تنهایی‌های خدیجه. خدیجه(س) سر به آسمان بلند کرد و زیر لب گفت: «شکر.»^۴



مادرانه



مریم(س) بی‌رمق و تنها بر نخل تکیه زده بود و فرزند کوچک عزیزش را به سینه می‌فشرده. دیدن روی زیبای او، هزاران غم را از دلش می‌شست و وقتی نگاه از او برمی‌گرفت، دوباره یاد این می‌افتاد که باید با این نوزاد به میان قومش بازگردد.

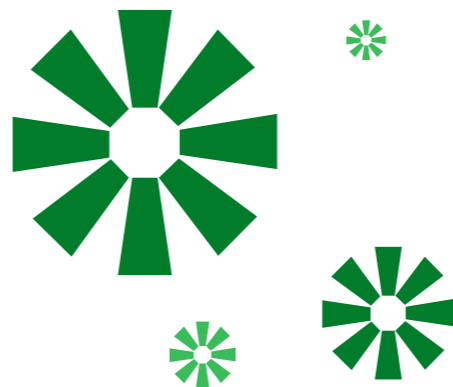
با خودش می‌گفت: «کاش هرگز به دنیا نیامده بودم. کاش مردم، مریم دختر عمران را از خاطر می‌بردند.»^۱ لب‌گزید و اشک، گونه‌هایش را خیس کرد. چگونه باید این فرزند بی‌پدر را توجیه می‌کرد؟

مریم به سختی از جا برخاست و سر رو به آسمان گرفت: «خدایا! آنچه تو پیش آوری، خوش است!»

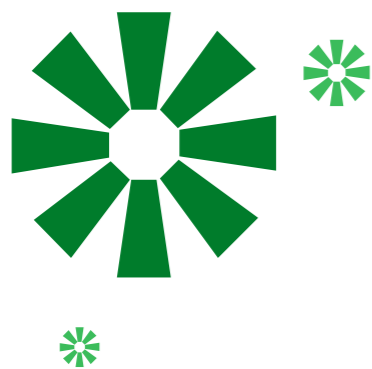




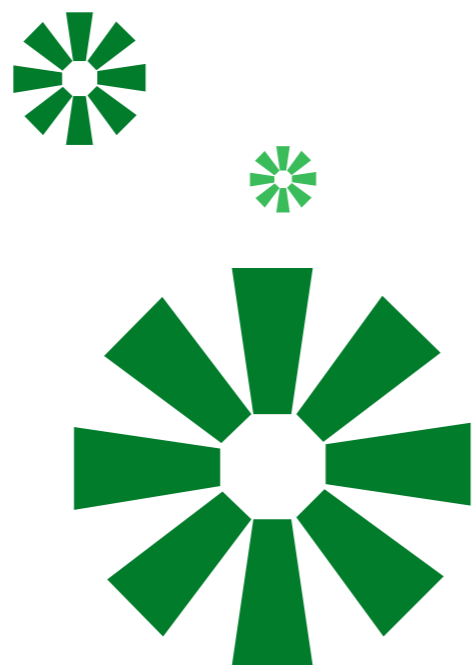
فاطمه(س) به حسین(ع) می‌نگریست که با چشمان درشت مشکی خود، عاشقانه به رسول خدا (ص) چشم دوخته بود. ناگهان پدرش گفت: «خدا لعنت کند قاتل تو را و یاری کنندگان آنها را...»
قلب فاطمه(س) داشت از حرکت باز می‌ایستاد. فرمود: «پدر جان! این چه چیزهایی است که دربارهٔ پسر من می‌گویید؟»



رسول رحمت (ص)، دست او را فشرد و فرمود: «ای دخترم! بهترین اهل بهشت، شهیدانند که در دار دنیا، جان و مال خود را در راه خدا بخشیده‌اند و بهشت را از حق تعالی خریده‌اند... و کشته شدن در راه خدا بهتر است از مردن بر فرش... ای فاطمه!... آیا راضی نیستی که فرشتگان اطراف آسمان ایستاده باشند و همه به سوی تو نگاه کنند و منتظر فرمان تو باشند و هر چه فرمایی اطاعت نمایند؟... آیا راضی نیستی هر کس به زیارت او (حسین(ع)) رود، در پناه امنیت خداوند باشد... و اگر بمیرد، شهید است و اگر زنده بماند، پیوسته [فرشتگان] حافظ اعمال برای او دعا می‌کنند تا زنده باشد و همیشه در حفظ و امان خدا باشد تا از دنیا برود؟»
فاطمه(س)، فرمود: «ای پدر جان! راضی شدم و تسلیم امر خدایم هستم و بر او توکل می‌کنم.»^۵



پدر برای او تعریف می‌کرد و فاطمه(س)، به تلخی می‌گریست. وقتی حرف‌های پدر تمام شد. فاطمه پرسید: «پدر جان! آیا فرزند من به راستی شهید می‌شود؟»
فرمود: «بله فرزندم! او را طوری به شهادت می‌رسانند که آسمان‌ها و زمین‌ها و فرشتگان و وحشیان در صحرا، ماهیان در دریا و پرندگان از آسمان از خداوند خواستار انتقام می‌شوند. گروهی از دوستان ما به زیارت او خواهند رفت که در زمین داناتر از آنها نیست... من ایشان را به صورت‌هایشان می‌شناسم؛ آنها زائران حسینند و در آن روزی که اهل هر دینی پیشوایان خود را طلب کنند، آنها خواستار ما هستند و غیر ما را به یاری نمی‌گیرند.»
فاطمه(س) فرمود: «همه از خدایم و به سوی باز خواهیم گشت.»

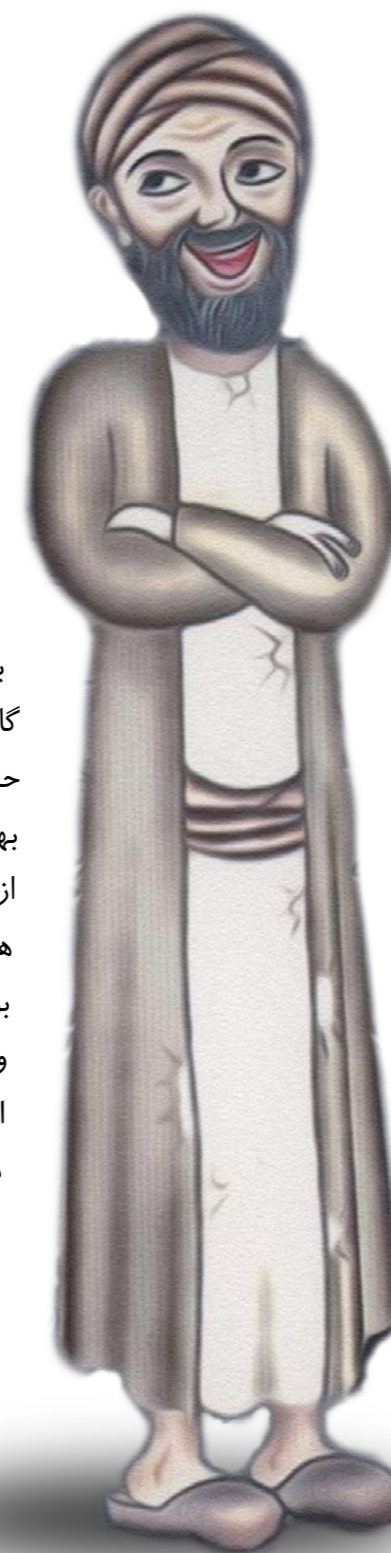


پی‌نوشت‌ها:

۱. سورهٔ مریم، آیهٔ ۲۳.
۲. محمدی اشتهاردی، محمد، «قصه‌های قرآن»، ص ۱۶۷.
۳. قمی، عباس، «منتهی الامال»، ص ۱۵۸.
۴. همان.
۵. علامه مجلسی، «چهارده معصوم(ع)»، ص ۵۵۶، به نقل از «تفسیر فرات کوفی»، ص ۱۷۱.

دیوانه عاقل

ریحانه ولی نعمتی ۱۵ ساله از کرمان



بهلول که بود؟

در «کشکول شمس»، درباره بهلول آمده است که: بهلول، به معنی گشاده‌رو و زیباچهره و زیرک است. این اسم گاهی به کسانی که در عین حق‌گویی و حاضر جوابی، شیرین حرف می‌زنند هم گفته می‌شود. بهلول معروفی که در زمان هارون الرشید زندگی می‌کرد، از شاگردان ممتاز و ویژه امام صادق (ع) و از خویشاوندان هارون بوده است. اسم اصلی‌اش وهب بن عمره و اهل «کوفه» بود و با آنکه جزو نخبگان زمان خودش به حساب می‌آمد و از طرف هارون حکم وزارت دادگستری یا همان قاضی القضاتی شهر به او داده شد، به خاطر حفظ دینش و اینکه مجبور نباشد دستورات هارون را به عنوان قضاوت به خورد ملت بدهد، خود را به دیوانگی زد.



این روش خیلی برایش خوب بود؛ چون در حالت دیوانگی خیلی راحت حرف‌هایش را به هارون می‌زد و خلیفه به حساب دیوانگی‌اش می‌گذاشت و چون از اقوامش بود، بی‌خیالش می‌شد.

...
گفته‌اند که:

روزی خلیفه به اتفاق بهلول به حمام رفت. در حمام، هارون از بهلول پرسید: اگر من غلامت بودم، چقدر می‌ارزیدم؟ بهلول سر تا پای خلیفه رو برانداز کرد و گفت: ۵۰ دینار! هارون خشمگین شد و گفت: دیوانه! تنها این لنگی که به خودم بستم، ۵۰ دینار است! بهلول در حالی که برای دفاع از خودش سنگ پا را در دست گرفته بود، داخل خزینه پرید و گفت: یا خلیفه! چی فکر کردی؟؟ من هم فقط قیمت لنگ را گفتم؛ وگرنه خودت که چیزی نمی‌ارزی.

کمیته طراحی نشان ملی

بعداً مشخص شد که مأموریت یادشده، سخت‌تر از چیزی است که به نظر می‌رسید؛ تا آنجا که اجرای آن، شش سال طول کشید و دو کمیته دیگر شکل گرفتند و تلاش‌های ۱۴ نفر در بیستم جولای سال ۱۷۸۲م. به ثمر نشست و مهر ایالات متحده به وجود آمد.

کنگره قاره‌ای که طی جنگ‌های انقلاب تشکیل می‌شد، پیش از پایان جلسه در چهارم جولای سال ۱۷۷۶م، حکمی صادر کرد که بر مبنای آن تصمیم گرفته شد تا کمیته‌ای متشکل از دکتر فرانکلین، آدامز و جفرسون، شکل گیرد و این افراد تمهیدات ایجاد نشان و نمادی برای «ایالات متحده آمریکا» را فراهم کنند.



روند طراحی مهر

کمیته اول

تبدیل اصول و اندیشه‌های غیرملموس به نمادهای مصور، چالش پیش روی کمیته بود. سه تن از برجسته‌ترین شخصیت‌های عصر روشنگری، یعنی بنجامین فرانکلین، جان آدامز^۱ و توماس جفرسون^۲، با مفاهیم «کتاب مقدس» و مفاهیم کلاسیک، از جمله داستان «بنی‌اسرائیل در بیابان» و داستان اساطیری «داوری هرکول» دست و پنجه نرم کردند؛ اما موفق نشدند. سرانجام آنها از نقاشی زبردست به نام پیر یوجین دوسیمیتیر^۳ کمک گرفتند.

دوسیمیتیر که به عنوان مشاور فعالیت می‌کرد، درباره نشان‌های خانوادگی اطلاعاتی داشت و در زمینه طراحی مهر، صاحب تجربه بود. چهار مورد از ترکیبات پیشنهاد شده کمیته اول و مشاور آن در مهر نهایی گنجانده شده است: چشم خدا، تاریخ استقلال (MDCCCLXXVI) که هر دو در پشت مهر نهایی و سپر و شعار لاتینی *e pluribus unum* به معنی ملت واحد متشکل از اقوام مختلف، بر روی مهر آمدند. کمیته اول طرح خود را در بیستم آگوست سال ۱۷۷۶م. ارائه داد؛ اما کنگره آن را از دستور کار خارج کرد؛ یعنی طرح مورد موافقت قرار نگرفت. اینجا بود که کمیته‌ای دیگر برای طراحی مهر آمریکا تشکیل شد.

کمیته دوم

کنگره در ماه مارس سال ۱۷۸۰م. طرح و گزارش نهایی کمیته اول را به کمیته جدیدی متشکل از جیمز لوول^۴، جان مورین اسکات^۵ و ویلیام چرچیل هوستون^۶ داد. آنها از فرانسیس هاپکینسون، فیلادلفیایی ماهری که پرچم «آمریکا» و مهر «ایالت نیوجرسی» را طراحی کرده بود، خواستند تا مشاور گروه باشد. تحت تأثیر طرح پرچم که در سال ۱۷۷۷م. تأیید شده بود، ۱۳ نوار قرمز و آبی، ۱۳ ستاره شش‌رأس و شاخه زیتون را به مهر اضافه کردند؛ اگرچه آنها نیز موفق نشدند مهر قابل قبولی طراحی کنند. بنابراین، کمیته‌ای دیگر برای طراحی مهر تشکیل شد که در شماره بعد، درباره این کمیته توضیح خواهیم داد.

پی‌نوشت‌ها:

1. John Adams
2. Thomas Jefferson
3. Pierre Eugene du Simitiere
4. James Lovell
5. John Morin Scott
6. William Churchill Houston

منبع: «رازهای دلار»، تألیف و تدوین: فاطمه شفیعی سروسستانی، حامد کفاش، تهران، هلال، چاپ سوم، ۱۳۹۹

ما نوجوانیم؛ اما سؤال‌هایمان بعضی وقت‌ها فراتر از سن و سالمان می‌رود. از مکتب‌های فکری می‌خواهیم بدانیم و ایسم‌ها و ایست‌هایی که پایه‌های فکری آن را ساخته‌اند. در این مجموعه قصد داریم در قالب داستانی جذاب و جالب به سؤال‌های جدی شما درباره جهان امروزی پاسخ دهیم.

سؤال بزرگ

تا اینجا خوانیدیم که آقای مهدوی اشاره کرد که پرسیدن «سؤالات کلی» نشانه انسان بودن است. سؤالاتی مثل پرسش از زندگی، مرگ، چگونه زیستن و... حمید کم کم دارد متوجه می‌شود که تفاوت سؤال‌های روزمره و سؤالات بزرگ چیست. حالا ادامه ماجرا...



- مردم عادی گمان می‌کنند اگر همه مشکلات مالی‌شان حل شود، راحت می‌شوند؛ اما شاید دیده باشی یا درباره کسانی شنیده باشی که به ناگاه دست از همه داشته‌ها شسته و برای کشف سؤال‌های بزرگی که آنها را با خودشان درگیر کرده راهی کوه و بیابان شده‌اند. بودا، کنفوسیوس، سقراط و همه حکما و انبیاء، درگیر با این نوع سؤال‌ها بودند و قبل از آنکه سعی در حلّ و فصل مسائل جزئی آدم‌ها کنند، برای کشف پاسخی به سؤال‌های بزرگ آنها تلاش کرده‌اند و محتوای اصل آثارشان هم پاسخ به این سؤال‌هاست.

- اگر این سؤال‌ها مخصوص انسان است. انسان‌ها که تغییر نکرده‌اند، پس چرا هر چه جهان متحول‌تر می‌شود و دامنه اختراعات و اکتشافات گسترده‌تر می‌گردد، مردم کمتر به طرح این سؤال‌ها می‌پردازند و کمتر می‌بینیم کسانی را که سر در پی یافتن پاسخی برای این سؤالات داشته باشند؟



- بی‌شک این‌طور نیست و اگر چنین بود، دفتر هر نوع خلّاقیت هنری و ذوقی و بسیاری امور دیگر بسته می‌شد؛ امّا باید متوجّه باشی که در هیچ عصری، بشر به اندازه این عصر و زمان به کار و بار دنیا اشتغال نداشته است.

هیچ به زندگی مدرن و شهری امروز توجّه کرده‌ای؟ همه از صبحگاهان تا شامگاه به کار دنیا مشغولند. یک روز صبح در گوشه‌ی یکی از میدان‌های شهر بایست و هجوم مردم را که با عجله و شتاب به هر طرف می‌دوند، تماشا کن! می‌بینی که چنان غرق در عجله و شتاب به کار و بار خود مشغولند که گذر روز و رسیدن شب را هم احساس نمی‌کنند.

این وضع همه مردم جهان است. مسلمانان هم گرفتار همین وضعیتند. تنها در دقایقی کوتاه با همان شتاب و اشتغال ذهن، چند رکعت نماز به جا می‌آورند. شاید خنده‌ات بگیرد؛ اسم مَهر امین را حتماً شنیده‌ای؟ شاید هم دیده باشی، مه‌ری است دیجیتالی که تعداد رکعت‌های نماز نمازگزاران را نشان می‌دهد. چرا؟

چون اشتغال ذهنی اجازه‌ی تمرکز حواس را از همه گرفته، به طوری که در لحظاتی هم که به عبادت پروردگارش، مشغول می‌شود، باید از مهرهای دیجیتالی استفاده کند.

رسانه‌ها (تلویزیون، رادیو، روزنامه‌ها) مردم را بمباران اطلاعاتی می‌کنند و در میان این بمباران، جایی برای تأمل و تفکر نمی‌ماند. **انسان امروز به دنبال کشف واقعیت است، نه حقیقت.** انسانی است که خام به دنیا می‌آید و خام‌تر از دنیا می‌رود با درونی تیره و ذهنی مملوّ از اطلاعات که باعث آرامش قلبی نمی‌شود.

- با این حساب؟!

- با این حساب بهتر است نگاهی به اطرافت بیاندازی. پارک خلوت شده و هوا تاریک. بهتر است که یواش یواش راهی بشیم و در بین راه گپ بزنی. شاید دلت هوای بحث و جدل و سؤال و جواب پدر و مادرت را کرده؟ بلند شو!

- امّا باید قول بدهید که این بحث ادامه داشته باشد.
- قول می‌دهم.

هنوز آدم‌های زیادی در پارک رفت و آمد می‌کردند. زوج‌های جوان، خانواده‌هایی که برای شام خوردن به پارک آمده بودند، نگهبان‌ها و خیلی‌های دیگر.

حمید ساکت و آرام در کنارم راه افتاد. به نظر می‌رسید صدها و هزارها سؤال در ذهنش و رجه و رجه می‌کند. گذاشتم تا با خودش خلوت داشته باشه. به کنار خیابان که رسیدیم، از هم جدا شدیم. کنار پیاده‌رو را گرفت و قدم‌زنان رفت و من هم راهی خانه شدم...

ادامه دارد...

برگرفته از کتاب «تولّد دوباره حمید» اثر اسماعیل شفیعی
سروستانی، تهران، هلال، چاپ پنجم، ۱۳۹۵ ش.

حرکت با سرعت هستی



هستی به سرعت غیر قابل باوری در حرکت است و همین حرکت در اندام شما وجود دارد و کلّ عالم با این شتاب به سوی خدا روانند.

در نتیجه چنان بیندیشید و حرکت کنید که از میدان وسیع این مغناطیس خارج نشوید که خالق را بشناسید و به عظمت خود پی ببرید و این خلقت حیرت‌انگیز که نامش انسان است را از دست ندهید.

منبع: پایگاه اطلاع رسانی تلبیس.

شیخ رجبعلی خِیّاط در توصیه‌ای در زمینه حرکت و رشد انسان می‌گوید:

اول فقط یک اسم بود: علی بلورچی؛ اسمی مثل بقیه اسم‌ها. قرار شد برویم سراغ مادر و برخی رفقاییش تا پرونده‌ای درباره زندگی‌اش کار کنیم. تا اینجا ماجرا، این هم مثل بقیه کارها بود. باید می‌فهمیدیم اهل کجا و چند سالش بوده، کجا و چقدر درس خوانده، چطور عازم جبهه شده، اخلاق و رفتارش چطور بوده، کی و کجا شهید شده است و از این جور اطلاعات.

در همان دورانی تحقیق می‌کردیم، یک روز، بیک بسته‌ای آورد که ظاهراً مثل همه بسته‌های دیگر بود. یک آلبوم از عکس‌های علی، یکسری نامه و یک دفترچه... و امان از این دفترچه!
روی جلدش نوشته بودند دفترچه محاسبات نفس شهید علی بلورچی.
علی صفحه اولش نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، قال الله العظيم في كتابه الكريم: «بخوان نامهات را! امروز تو بر خود حسابرسی بسنده‌ای.^۱» کسی که دو روزش مثل هم باشد، زندگی را باخته است.^۲

راز ماندگاری علی بلورچی

طاها رحمانی‌فر

و از اینجا بود که ورق برگشت و ماجرا عوض شد. حالا دیگر علی بلورچی فقط یک اسم نبود، یک راز بود، رازی بزرگ.

از روز پنج شنبه ۲۲ آذر ماه سال ۱۳۶۳، شروع کرده بود به محاسبه نفس و نوشتن گناهانش!
شناسنامه‌اش می‌گفت اسمش مهران است؛ اما وقتی رفت جبهه گفت صدایم کنید علی.
نامه‌هایش را این‌طور امضا می‌کرد: **الاحقر (حقیرترین) علی بلورچی**.
خطش آن‌قدر زیبا هست که بتوان یکی از نامه‌هایش را قاب کرد.
وصیت‌نامه‌اش دو خط هم نمی‌شود! نوشته:
از کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، از خدا غافل شدند و به مجازات این عمل، خدا خودشان را از خودشان غافل کرد.^۳

زندگی پرفراز و نشیب شخصی و خانوادگی، رتبه پنج کنکور، دانشجوی الکترونیک دانشگاه شریف، شاگرد خاص آیت‌الله حق‌شناس و گمنام بودن عمدی وی برای انتخابش کافی بود.

آنچه در ادامه می‌خوانید، تعدادی از موارد محاسبات نفس علی است. جوانی که وقتی شهید شد، ۲۱ سال بیشتر نداشت.

۱. نماز صبح را بی‌حال خواندم و اصولاً حال نداشتم و خیلی بی‌حال زیارت عاشورا خواندم.
۲. خواب بر من غلبه کرد.
۳. کم یاد امام زمان (عج) بودم و هستم.
۴. الفاظ زاید زیاد به کار بردم.
۵. حضور قلب در سر نماز خیلی کم بود.
۶. نفس را در رفاه قرار دادم و در مضیقه (تنگنا) نبود.
۷. یاد دنیا بودم.
۸. وقت را زیاد تلف کردم.
۹. ذکر را با توجه زیاد نمی‌گفتم.
۱۰. کم فکر کردم.
۱۱. یاد مرگ و قیامت و روز جزا نبودم.
۱۲. دعای عهد را نخواندم.
۱۳. عبرت از احوالات دنیا نگرفتم.

...

پی‌نوشت‌ها:

۱. سوره اسراء، آیه ۱۴.
۲. امام صادق(ع)؛ «وسائل‌الشیعه»، ج ۱۶، ص ۹۴ ح ۲۱۰۷۳.
۳. سوره حشر، آیه ۱۹.

به نقل از وبلاگ نور اهل بیت (ع)

کارکرد تبلیغاتی

مریم محبی

در شماره‌های قبل با مهم‌ترین کارکردهای رسانه آشنا شدیم. کارکردهای خبری، آموزشی، سرگرمی، هدایت افکار عمومی و در این شماره قصد داریم شما را با یک کارکرد مهم و رایج رسانه‌ها آشنا کنیم: کارکرد تبلیغاتی.

خیلی وقت‌ها رسانه‌ها دنبال این هستند که توجه شما را جلب کنند تا بتوانند از این طریق درآمد کسب کنند. یعنی رسانه زمان و توجه مخاطب را می‌گیرد تا یک کالا یا خدماتی را به او عرضه کند و او مجاب شود که آن کالا یا خدمات را تهیه کند و مورد استفاده قرار دهد. این کارکرد به شیوه‌های مختلفی در رسانه‌ها پیاده می‌شود. خیلی اوقات به صورت واضح و مشخص شما می‌دانید در معرض یک تبلیغ قرار گرفتید؛ اما خیلی وقت‌ها هم رسانه‌ها سعی می‌کنند غیر مستقیم کالایی را به شما عرضه کنند. آن وقت تبلیغشان را در قالب برنامه‌های دیگر نمایش دهند؛ مثلاً در خلال یک فیلم می‌بینیم یک نوشیدنی در دست بازیگر فیلم هست یا لباسی از برند خاصی بر تن دارد.

بعضی وقت‌ها هم خیلی تابلو و غلو شده این اتفاق می‌افتد! مثل همین تبلیغ‌های تلویزیونی که بین برنامه‌های تلویزیونی پخش می‌شود. این کارکرد، بخش زیادی از برنامه‌های رسانه را به خود اختصاص می‌دهد؛ چون رسانه‌ها برای بقا، نیاز به درآمد و پول دارند و تبلیغات یک بخش مهم درآمدزایی آنها محسوب می‌شود. از طرفی، تبلیغات فقط تجاری نیستند و خیلی وقت‌ها تبلیغات سیاسی مالکان رسانه‌ها به صورت غیر مستقیم برای مخاطب پخش می‌شود. این موضوع، به خصوص بعد از صنعتی شدن جوامع و مصرفی شدن زندگی‌ها تنوع خیلی بیشتری پیدا کرده است و رسانه‌ها هر روز یک نیاز جدید برای مخاطبان می‌سازند که اگر شما آن کالا را نداشته باشید، حس می‌کنید کمبودی دارید یا از بقیه عقب مانده‌اید و به مرور سبک زندگی و سلیقه افراد دستخوش تغییر می‌شود.



یک گفت‌وگوی خوب و مباحثهٔ پسندیده، از نظر اسلام ویژگی‌های خاصی دارد که اگر آنها را رعایت نکنیم، گرفتار جدل (مباحثه به قصد دشمنی) یا مرء (بحث به قصد پیروزی) می‌شویم که توضیح آنها را قبلاً گفته‌ایم؛ اما جالب است بدانید **یک گفت‌وگوی خوب و مقبول در اسلام دارای سه ویژگی اساسی است:**



ویژگی‌های یک مباحثهٔ درست

زهرا رهنما

گاهی وقت‌ها ما وارد بحثی می‌شویم که در آن هدفی جز ضایع کردن و کوچک کردن مخاطب نداریم. در واقع با این بحث، هرچند از خدا و دین دفاع می‌کنیم، اما در واقع می‌خواهیم به طرف مقابل بگوییم که تو نمی‌فهمی و من حرف درست را می‌زنم! در این حالت یا هر زمانی که اهدافی، به جز رضایت خدا یا آگاه کردن طرف مقابل یا هر نیت پسندیدهٔ دیگری داشته باشیم، هرچند ظاهر کارمان خوب است، اما چون **هدفمان، هدفی غیر الهی است، کارمان هم مقبول نخواهد بود.** مانند هر عمل دیگری که نیت، در آن تعیین کننده است. امام صادق(ع) می‌فرماید: «کارتان را برای خدا انجام دهید و برای مردم انجام ندهید، که اگر برای خداوند انجام دهید، بر خداست که پاداش آن را بدهد و اگر برای مردم انجام دهید، به سوی خدا بالا نمی‌رود...»^۱

گاهی وقت‌ها هنگامی که با کسی بحثی می‌کنیم، در نهایت و در خلوت خودمان فکر می‌کنیم که چه انسان خوبی هستیم که از حق دفاع می‌کنیم و چه قدر خوب است که همیشه مدافع خدا و پیغمبر(ص) هستیم و در هر بحثی شرکت می‌کنیم تا حقیقت را اثبات کنیم؛ اما نمی‌دانیم که در عمل، کاری خلاف شرع می‌کنیم و عملمان، نه تنها مقبول نیست، بلکه ناپسند هم هست. می‌گویید چرا؟ این مطلب را بخوانید تا منظور ما را کامل متوجه شوید.

۲. وسیله

حتماً جمله معروف هدف وسیله را توجیه نمی‌کند را شنیده‌اید. جمله‌ای کاملاً سازگار با آموزه‌های دینی ما که به ما می‌گوید: هرچقدر هم نیت خوب و پاک و بزرگی داشته باشیم، نمی‌توانیم برای رسیدن به آن دست به هر کاری بزنیم. در نتیجه در مباحثات هم حق نداریم برای قانع کردن طرف مقابل از هر وسیله‌ای بهره ببریم. مثلاً نمی‌توانیم در زمینه‌ای که آگاهی و علم کافی نداریم، وارد بحث شویم و از خودمان نظر دهیم. یا اینکه نمی‌توانیم به دروغ و تهمت متوسل شویم فقط برای اینکه حرف خودمان را اثبات کنیم.

برای کامل شدن ویژگی‌های جدال درست، نکته مهم دیگری هم هست و آن کیفیت گفت‌وگوست. گفت‌وگویی خالی از خشم، تمسخر، توهین به طرف مقابل، زیر سؤال بردن اعتقادات او و از این قبیل برخوردها، گفت‌وگویی پسندیده و مطلوب است. اگر چنین برخوردی داشته باشیم، حتی اگر حرف درستی هم بزنیم، حق‌بودنمان پشت این رفتارها پنهان می‌شود و کسی حاضر به پذیرش حرفمان نیست. خداوند متعال می‌فرماید: «[مردم را] با حکمت [و برهان] و پند نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با ایشان به نیکوترین شکل مناظره [و مجادله] کن.»^۲

۳. کیفیت

داشتن این ویژگی‌ها برای یک گفت‌وگوی سالم، لازم و ضروری است. نبودن هر یک از اینها، مباحثه ما را از راه پسندیده آن خارج و تبدیل به جدال ناپسند می‌کند.

در انتهای این بحث، ذکر چند نکته ضروری است:

با هر شخصی وارد بحث نشویم. بعضی اشخاص امتحان خود را پس داده‌اند و می‌دانیم که احتمال اینکه گفت‌وگو با این فرد به خشونت و توهین و ناراحتی منجر شود، زیاد است. پس طرف گفت‌وگو را بشناسیم و با هر کسی مباحثه نکنیم. گاهی وقت‌ها هم طرف مقابل درباره اعتقادات ما کاملاً جبهه‌گیری می‌کند و اگر هزار و یک دلیل هم بیاوریم، حرفمان را نخواهد پذیرفت؛ در نتیجه بحث فایده‌ای ندارد.

در هر زمینه‌ای بحث نکنیم. گاهی وقت‌ها ما به یک مسئله باور داریم؛ اما در آن زمینه علم کافی نداریم. بهتر است در چنین مواردی سکوت کنیم و به جای مجادله بیهوده، سعی کنیم علم خود را افزایش دهیم.

در آخر هم سعی کنیم همیشه به دنبال موضوعاتی باشیم که بحث در آنها فایده داشته باشد و در موضوعات بیهوده وارد مباحثه نشویم. حتی اگر تمام شرایط را هم رعایت کنیم، در نهایت فایده‌ای در این موضوعات بیهوده نصیبمان نخواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. کلینی، «کافی»، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۳. با استفاده از آیت الله مجتبی‌ی تهرانی، کتاب «اخلاق الهی»، ج ۴، مباحث قوه شهویه ۳، آفات زبان (بخش یکم)، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۱۹۱.
۲. سوره نجل، آیه ۱۲۵.

هم‌رنگ جماعت نباش!

مریم فراهانی از باغ ملک خوزستان

می‌گفت: خُب نمی‌شود که! نمی‌توانیم چشم بسته
راه برویم که!
راست هم می‌گفت.
می‌گفت، عقب‌مانده که نیستیم؛ باید شیک
پوشیم. زمان قدیم، خانم‌ها مثل هم بودند؛
چادر و چارقد و روبنده هم داشتند. مثل
حالا نبود که...
آن هیچی، این موضوع به کنار!

اصلاً لازم نیست از جای تکان بخوری؛
همان طوری که نشستی، خوابیدی،
یک وری، دمر، چه می‌دانم؛ در
هر حالی، یک دکمه بزن، هر چی
به ذهنت خطور می‌کند، برایت
عکس و فیلمش فراهم است! والا!
اگر دروغ می‌گویم، بگو!
چه می‌گفتم؟ راست هم می‌گفت.

به یکی گفتند: ما می‌زنیم به دل آتش، گفت: خب! گفتند: ماسک و لباس
ضد حریق بپوش. گفت: من از این لوس‌بازی‌ها خوشم نمی‌آید. گوش
نکرد و با یک لا پیراهن آمد. الآن تا کسی درمی‌اش کردند، گذاشته‌اند سر
در بیمارستان سوانح سوختگی!
به داداشش هم گفتند: این پرواز توی قطب می‌نشیند؛ لباس گرم بپوش.
سرما در تنت نفوذ می‌کند. گفت: من از «بندر عباس» آمدم، مدلم همین
است. بنده خدا!!! الآن قندیلش در فرودگاه است!
به پسر عمویش که ماهواره پرتاب می‌کند در فضا، گفتند لباس فضایی
بپوش...

بگذریم!

به قول آقای قرائتی:

هرچه هوا سردتر شد، لباس را ضخیم‌تر می‌کنی تا سرما به تو نفوذ
نکند! هرچه جامعه‌ات فاسدتر شد، تو لباس تقویت را ضخیم‌تر کن تا
در تو نفوذ نکند!
نه اینکه خودت را رها کنی و بسپاری به جامعه و بگویی خُب شرایط
اینطور بود! من هم مثل بقیه!
نگو محیط خراب بود، من هم خراب شدم؛ به جایش لباس‌های
ضخیم‌تر بپوش!

راز تغییر رنگ آفتاب‌پرست‌ها

پژوهشگران استرالیایی کشف کردند که برخلاف تصور، آفتاب‌پرست‌ها که توانایی تغییر رنگ خود را دارند، این تغییر رنگ را برای استتار خود در طبیعت و فرار از دست حیوانات شکارچی انجام نمی‌دهند؛ بلکه از این روش برای برقراری ارتباط با همدیگر استفاده می‌کنند.

خاصیت تغییر رنگ این خزندگان، در سلول‌های متخصصی حضور دارد که زیر پوست شفاف واقع شده‌اند. این سلول‌های تغییر رنگ‌دهنده، نه تنها برای سازگاری با محیط مورد استفاده قرار می‌گیرند، بلکه برای بیان حالت‌های احساسی جانور، مثل ترس یا خشم در مواجهه با افراد دیگر، قبل و در زمان نبردها نقش کلیدی ایفا می‌کنند.

این دانشمندان، به منظور دستیابی به این نتایج، رفتار گونه‌های مختلف این جانور را مورد بررسی قرار دادند. در این آزمایش، عادات رفتاری دو آفتاب‌پرست نر که یکی از آنها در مقابل دیگری ایستاده بود، مطالعه شد.

در این بررسی‌ها مشاهده شد که تغییر رنگ به طور پر قدرتی با سیگنال‌های مستقیمی که به آفتاب‌پرست‌های دیگر برای برقراری ارتباط ارسال می‌شود، ارتباط دارد.

منبع: خبرگزاری مهر

